

سکنتی شری دجله کلام

التفسیر من اجل الحسب

الجمع الحسب

سابع

دست

ان کما

# چشمه

آذنیسی  
علی احمد سعید  
پرونده ویژه

دوماهنامه ادبی  
شماره یازدهم  
اردیبهشت و خرداد  
۱۳۹۹



عبدالحسین فرزاد / علی باباجانی / شمس لنگرودی / مهدی رضازاده / رحمت خقی پور / رحیم چراغی /  
محمد رضا تقی دخت / رضا مهدوی هزاوه / شهلا رضا سلطانی / حسین منزوی / مهدی محبی / قدمعلی سرامی /  
غحسن هجری / احسن ذوالفقاری / فرهاد حسن زاده / محمد بقایی / ای. اف. موریتز / الکساندر پوشکین /  
شارل بودلر / نفیس سلیمانی / موسی اسوار / فواد روستایی / محمد جواهر کلام / اکاظم برگ / نبیسی آفاق / شوهانی /  
رجب افشنگ / ساغر شفیعی / محمد رضا روزبه / مریم ساحلی / احمد نادمی / مریم رضاییان / مهدی سالارنسب /  
امیر حسین الهیاری / حسین فروخی / نورگس الیکایی / آرش آذربناه / میشل خلیل جفا / زهرا طهماسبی / نمینی /  
ابراهیم کارگو / نژاد امینا / حیدری / اسکندر صالحی / ضیاء الدین خالقی / مریم علی اکبری

شعر • داستان • گپ

C H A M E H





◀ ماهیگیر پیر  
دورتر از دستهایش را نمی بیند  
تورش را در آسمان انداخت  
▶ به انتظار خورشید نشست

---

حمید العقابی / عذرا جوانمردی

# چامه ۱۱

دوماهنامه ادبی

صاحب امتیاز و مدیر: محمدصادق رحمانیان

شماره تلفن: ۰۹۱۲۱۴۸۶۹۶۱

مدیر هنری: ابوذر ابراهیم  
حروفچینی: راضیه آخوندی

با سپاس از: محمطفی شفیعی کدکنی  
بابت طرح روی جلد شماره دهم

نشانی: تهران، ستاری جنوبی، لاله شرقی، بنفشه  
نهم، کوچه یاس، پلاک ۲

چاپخانه: گنجینه مینیاتور

قیمت: ۴۰,۰۰۰ تومان

chameh1397 gmail.com

www.chamehmag.ir





**شعر ◀ داستان ◀ گپ**

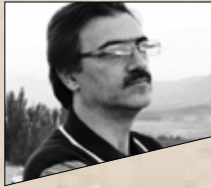
**c h a m e h**



**دوماهنامه ادبی**

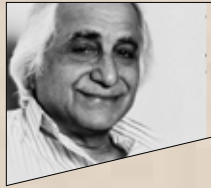
**سال سوم شماره یازدهم**

**اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۹**



## شعر امروز

۳۲۷ تا ۳۲۴  
 نرگس الیکایی  
 رضا نظری ایلخانی  
 آفاق شوهانی  
 رجب افشنگ  
 آذین جهاندریده  
 وسعت - الله  
 کاظمیان دهکردی  
 سارا محمدی نوترکی  
**ساغر شفیعی**  
 سعید صدیق  
 بهاره نوروزی سده  
 فرهاد قلی - زاده  
 ثریا قاسمی  
 حسین طوافی  
 پانته - آگلپر  
 امیر برغشی  
 ناهید عرجونی  
 پروین چوبری  
 سایه سمیر  
 رضا طهماسبی  
 حسین فرخی



## شعر زمان

عبدالحسین فرزاد  
 ۱۸  
 علی باباچاهی  
 ۹۴  
**شمس لنگرودی**  
 ۹۵  
 ۹۶ تا ۱۱۳  
 مهدی ریحانی  
 کورس احمدی  
 محمدرضا روزبه  
 امیر امام - قلی - زاده  
 عبدالرحیم  
 سعیدی - راد  
 مهدی رضازاده  
 رحمت حقی - پور  
 فرح سقایی  
 مهسا رضازاده  
 حجت مهر علی - زاده  
 سامان ساردویی  
 رحیم چراغی  
**محمد رضا**  
**تقی - دخت**  
 ۲۲۶  
 کیوان طالب - خانی  
 بازخوانی  
 شاهین شیرزادی  
 ۲۹۰



## داستان

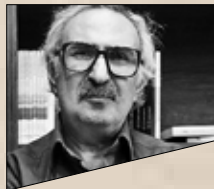
مریم اخوان  
 ۷۲  
 مهدی شاطر  
 ۸۶  
 رضا مهدوی هزاوه  
 ۱۳۲  
 مریم ساحلی  
 ۳۰۴  
**مریم علی - اکبری**  
 ۳۱۶  
 شهلا رضا سلطانی  
 ۳۳۶  
 کارگاه  
 ترجمه داستان  
 خورشید آتش گرفت  
 راحله بهادر  
 ۲۹۴



## یادداشت

۲۲ تا ۷۱  
 مهدی محبتی  
 ناهید معتمدی  
 قدمعلی سرامی  
 محسن هجری  
 حسن ذوالفقاری  
**فرهاد حسن - زاده**  
 تقی متقی  
 اسماعیل امینی  
 احسان عباسلو  
 احمد نادمی  
 مینا حیدری  
 مژده نادری  
 حمیدرضا اکبری  
 سعید فلاحی  
 سریا داوودی حموله  
 عباس اوجی - فرد  
**توی محمد ایازی**  
 محمد مفتاحی  
 زهرا طهماسبی  
 نمینی  
 ابراهیم کارگر نژاد  
 مریم رضائیان  
 فهیم بخشی  
 مهری حسینی  
 مجید عبادی  
 مجید طهماسبی  
 سایه سمیر  
 گالیا توانگر  
**محمد بقایی**  
 مهدی سالارنسب  
 مرجان رضائیان





## بررسی

## ترجمه

## ویژه نامه

## ویژه نامه

شعر برتر، شعر دیگر  
ضیاء الدین خالقی  
۱۱۴

دلتنگی ای رؤیایی  
فرخ تمیمی  
۱۲۴

اندیشه های  
عشق محور حسین منزوی  
حسننا محمدزاده  
۲۴۰

جان جهان پارسی  
اسکندر صالحی  
۲۸۲

برنامه ادبی  
کمر بند سبز  
نادر نادرپور  
۳۴۰

**چاهه - دان:**  
ابراهیم خدایار  
۳۵۲

آرش آذرپناه  
۳۵۳

**لاله جعفری**  
۳۵۴

پوران کاوه  
۳۵۵

**مسافر**  
**سهراب سپهری**  
محمد الامین الکرخی  
۷۴

ای اف موریتز  
بانوزن  
۲۲۸

الکساندر پوشکین  
ناصر بایزیدی  
۲۳۲

شارل بودلر  
آسیه حیدری  
۲۴۸

بلقیس سلیمانی  
شش داستان کوتاه  
۲۵۴

**مسئولیت های شاعران**  
**جامعه شناس**  
مایکل شالبه  
محمد عابدی  
۲۵۸

کارگاه ترجمه  
شعر  
ما حرف خاصی نزدیک  
کاظم علی  
مسعود غفوری  
۳۱۰

شرح گل سوری  
امیر حسین الهیاری  
۱۷۲

مدارها  
صادق رحمانی  
۱۸۲

**مجله ادبی مواقف**  
**محمد جواهرکلام**  
۱۸۸

گفتگو در خانه شاعران  
قیصر امین-پور  
۲۰۰

نیل شعر شعر  
حمید کریم-خانی  
۲۰۶

گزارش از روز دیدار  
۲۱۶

ترانه-های مهیار  
دمشقی  
کاظم برگ-نیسی  
۲۱۸

دو پرسش مهم از  
ادونیس  
محمد الامین الکرخی  
۱۳۸

و عشق به من  
می-گوید  
موسی بیدج  
۱۴۰

فراز از سنت-های  
عربی میشل خلیل  
جحا  
۱۴۴

**از جانب معنا به**  
**سمت صورت**  
قیصر امین-پور  
۱۵۰

از اعماق کلمات  
شفیعی کدکنی  
۱۵۶

من از آینده می-آیم  
عبدالحسین فرزاد  
۱۶۰

**زبان ساده ، معنا ...**  
**موسی اسوار**  
۱۶۶

در خم گیسوی  
دلتنگی  
فؤاد روستایی  
۱۷۰



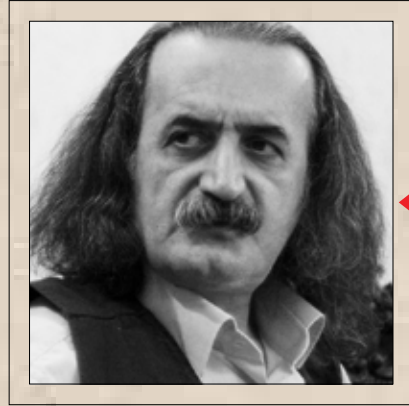




◀ ۲۲۸

ای. اف. موریت

**شعر دیگران**



◀ ۱۱۴

ضیاء الدین خالقی

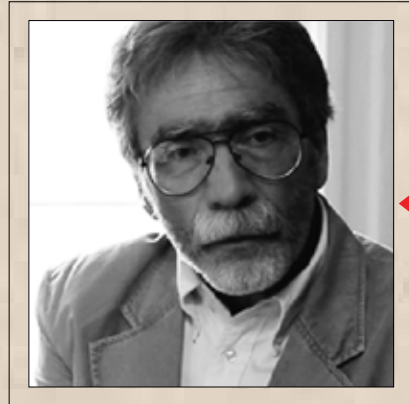
**پرونده شاعران**



◀ ۲۱۸

کاکم برگ نیسی

**گفت و گوی ویژه**



◀ ۲۵۸

هایکل شوالبه

**نظریه ادبی**





◀ ۱۰۹

مها، م‌سازاده

**شعر کوتاه**



◀ ۲۴

ناهد معتمدی

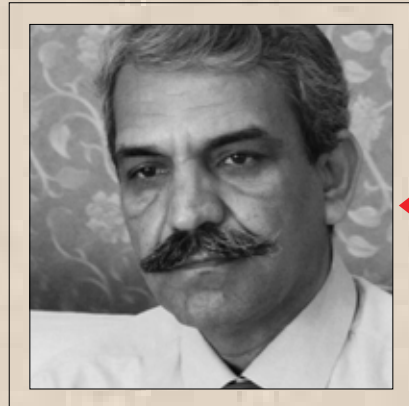
**یادداشت**



◀ ۱۷۲

امیر حسین الیباری

**ترجمه ویژه**



◀ ۱۱۳

رحیم چراغی

**شعر محلی**



◀ ۳۳۶

شہلا رضا لٹانی

**داستان**



◀ ۲۵۴

بلاقیس ایمانی

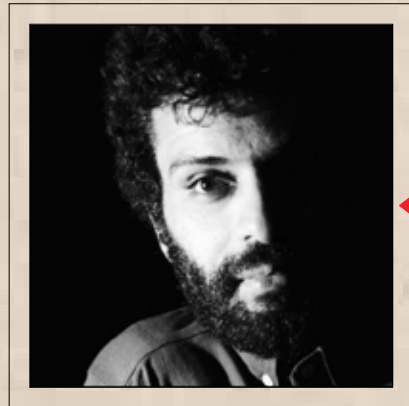
**ترجمہ داستان**



◀ ۲۹۰

کیوان طالب خانی

**بازخوانی شعر**



◀ ۱۱۲

سام اردویی

**شعر پید**



◀ ۵۱

**توی محمد ایازی**

**یادداشت**



◀ ۲۹۴

**جف فریدمن**

**کارگاه داستان**



◀ ۱۷۰

**محمد بنی**

**ویژه نامه**



◀ ۳۴۰

**نادر نادر پور**

**برنامه ادبی**



## چامه ورزی

آیا جهان مدرن باعث بحران شعر شده است؟ آیا زندگی در جهان امروز هر گونه تلاش برای ایجاد رابطه بین شعر و زندگی را مانع می شود؟ ادونیس در همین حوالی گفته است که ما مشکلی به نام بحران در شعر نداریم. آن چه به بحران برمی گردد به شاعر مربوط می شود نه شعر. شعرا از آغاز تا به اکنون و از اکنون تا به آینده راه خود را پیش می گیرند و می رود. آن چه ما بدان نیاز داریم تغییر در نگاه شاعران و نوآوری در معنا و محتواست.

من از این نظر ادونیس را برای پرونده ادبی این شماره انتخاب کردم که او در مقیاس جهانی پرچم شعرا برافراشته است. او با اظهار نظرهای جنجالی در جهان شعر، شاعران این کره خاکی را مشعوف خود می سازد و ما را به آینده شعر امیدوار.

نیچه از زبان زردشت و ادونیس از زبان متنبی رازهای این جهان را برای ما فاش کرده اند، رازهایی را که هم خود گشوده اند و هم خود بر آن مهرهای از معماگونگی زده اند تا کسی را به حریم آنان راه نباشد. می دانیم که ادونیس در آذرماه ۱۳۸۴ به ایران آمد و در نشستی که قیصرامین پور در خانه شاعران با او داشت به ناگهان ادونیس از او می پرسد، خوب، ببینم پس از حافظ چه کسی را دارید و قیصر با زیرکی بحث را عوض می کند! این نادیده گرفتن ادبیات ایران پس از حافظ تا نیما و از نیما تا روزگار ما به چه معناست؟

آرای متفاوتی درباره ادونیس در این اوراق پراکنده گرد آمده است از شیفتگی به او تا حکم به بطلان افکارش. و چنین است سرنوشت آن کس که از عصر خویش فراتر است. بی سببی نیست که خود می گوید: من از آینده می آیم.



خوشبختانه دوماهنامه ادبی چامه از آغاز تا به اکنون که شماره یازدهم آن پیش روی شماست مسیر روشنی را پیموده است. ما در حوزه شعر و داستان نگاه مان به آینده است و معنی و مفهوم آن این است که در کنار نسل با تجربه که آثارشان در چامه کم نبوده است، با آثار نوآمدگان شعر و داستان و ترجمه همدل و همراهیم. من هم به عنوان مدیر این صفحات بدون در نظر داشت نام آدم ها، هر آن چه را که ارزش خواندن داشته باشد بر صفحه کاغذ می آورم. البته منظورم از کاغذ کاغذ مجازی است. این روزها هیچ روزنامه و مجله کاغذی چاپ نمی شود تا وضعیت پساکرونایی از راه برسد. مثلاً پنجاه درصد کسانی را که مطلب می دهند نه از نزدیک دیده ام و نه آنان مرا می شناسند، فقط این نشریه باعث شده است، ما که به موضوعاتی از این دست علاقه مند هستیم گرد این چراغ جمع شویم و خودمان را گرم کنیم. می توانید از مهدی شاطر، کیوان طالب خانی و محمد عابدی پرسید که در این شماره از آنان داستان و شعر و ترجمه داریم و ما از همین طریق با هم آشنا شده ایم و دیگران نیز که با واسطه همین کلمات و همین صفحات آشنا شده ایم.

در این مسیر از همراهی بی مزد و منت موسی بیدج و اسکندر صالحی در مباحث راهبردی؛ ضیاءالدین خالقی و حمیدرضا اکبری شروه در حوزه شعر؛ جواد جزینی در عرصه داستان امروز؛ محمد الامین الکرخی و مسعود غفوری در عرصه ترجمه و زهرا چایکار در بخش ویژه یادداشت ها بهره مندیم. دیگر دوستان هم هر کدام به وجهی مدد رسان چامه هستند و از لطف مدامشان سپاسگزارم.

ادبیات هنوز هم قدرت لذت بخشیدن دارد. در زمانه ای که انواع و اقسام سرگرمی های روزگار در این زمانه پرشتاب عرصه را برشعر، داستان و نمایش نامه تنگ کرده است، اما قدرت تخیل آفرینی در ادبیات و شعر بی نظیر است.. ما وقتی کتاب های ارزشمند رمان و داستان را می بندیم و به دنیای واقعی خود برمی گردیم، دچار سرخوردگی می شویم. گویی دوست داریم در همان عالم تخیل بمانیم، اما چه می شود کرد. هر چند خواندن داستان و رمان ما را به وجهی موقت از دنیای پرچالش امروزها می کند، اما همین تخیل ما را از جا می کند و به فراسوی زمان ها و مکان ها می برد. بی گمان جهان بی ادبیات جهانی سرد و غیرقابل تحمل خواهد شد.

در بخش یادداشت ها که در آغاز چامه در هر شماره تقدیم خوانندگان می شود، از زبان فرهیختگان و اهل قلم، استادان دانشگاه و شاعران و داستان نویسان، با دنیای ذهنی این بزرگان آشنا می شویم. این مشارکت فکری یکی از والاترین شکل های به اشتراک گذاشتن احساسات آدمی است. از این طریق است که ما رؤیا می پروریم و جهانی برای شناخت از یکدیگر را می سازیم.

خوشبختانه بسیاری از اهل نظریه این دقیقه واقف هستند و با اشتراک گذاری تجربه های شخصی، به احساس تجربه جمعی و اندیشیدن به عالم اکنون مدد می رسانند. این تجربه های ناب را از طریق همین یادداشت های کوتاه می توان درک و دریافت کرد. در این شماره چند پرسش را به فراخوان ادبی گذاشتیم. پرسش ها چنین بود:

۱. شما آثار کدام شاعر یا نویسنده خارجی را بیشتر می پسندید؟
  ۲. نخستین بار چگونه با آثار او آشنا شدید؟
  ۳. ویژگی مهمی که شما را به خود جذب کرده است، چیست؟
  ۴. آیا نویسنده یا شاعر خارجی را بیشتر می پسندید یا ایرانی را؟ به چه دلیل؟
  ۵. چه ویژگی محتوایی، فنی و شکلی یک اثر برایتان اهمیت دارد؟
- و پاسخ های این فراخوان را در این شماره خواهیم خواند و خواهیم یاد گرفت.



## در گورستانِ قلعه‌بردی

هنگام سپیده‌دم  
غروب‌ی دیگر  
در جانب آن سنگ مزار کهنه  
این سنگ مزار تازه تر را بنگر

بر بلندای تپه، گورستان روستا  
و زنی میانه با دختری که نامش نسیم  
و مقابری با سنگ‌هایی به نقش سرو  
و مقابری با سنگ‌هایی به نقش تفنگ.  
زن از دست داده شوی، نومید نبود.  
سرانجام دختر با نگاهی از این دست  
به شهر، خواهد پیوست.  
شهریور از بادِ سردی می‌آمد.  
که هیزم روشن نبود.  
باغ‌های دانه دانه انگور.  
بوی خوش نان تازه در دست نسیم.

خوشه‌های گندم در قلعه‌بردی هنوز.  
اما نسیم رفته بود و بوی نان تازه  
در قرمزی نوک گنجشک‌ها جیک جیک می‌کردند.  
به زادگاه اسکندر، ساعتی با آن سنگ مزار کهنه  
تازه تر شدیم

آن عکس را اسکندر صالحی  
در گندمزار قلعه‌بردی از من انداخت.  
**دارم بی خود می‌خندم!**  
بی خود دارم می‌خندم!



# ◀ به منزله آغاز

## | سیدعلی کاشفی خواناری

یکی از نعمت‌های بزرگ و شیرینی‌های زندگی مطالعه آزاد است. این که کتابی را فقط و فقط برای لذت بردن بخوانی. یادش بخیر وقتی که کودک بودم، بلد بودم از کتاب خواندن لذت ببرم.

شاهزاده و گدا، هکلبری فین، کلبه عموتوم و گوژپشت نوتردام را وقتی که دبستانی بودم خواندم. هیچ فایده‌ای برای این خواندن‌ها مدنظرم نبود. نه قرار بود کسی تشویقم کند؛ نه قرار بود بعد از خواندن کتاب چیزی بنویسم و یا حرفی بزنم و نه هیچ فایده دیگری از هر نوع دیگری که فکرش را بکنید.

در دوره راهنمایی و حتی در دبیرستان هم این نوع خواندن‌های یله، آزاد و لذتبخش را ادامه دادم. پرنوشته ماتسن، زن سی ساله بالزاک، مردی که می‌خندد، همه کتاب‌های راعتمادی، همه کتاب‌های نادر ابراهیمی، داستان‌های محمد حجازی و شعرهای مهدی سهیلی و خلاصه هر کتاب دیگری که در کتابخانه پدر و مادرم پیدا می‌شد.

نمی‌دانید چه لذتی دارد مطالعه بی‌هدف، مطالعه بی‌برنامه و یکپهویی، هر جا که مهمان می‌شدیم اول سراغ کتابخانه‌شان می‌رفتم. کتاب‌های مذهبی، تاریخی، شعر، داستان، جامعه‌شناسی و ... البته بی‌شک و سوسه‌انگیزترین کتاب‌ها، کتاب‌های مرجع بودند. باورتان نمی‌شود که مثلاً من فرهنگ یک جلدی فارسی عمید، رساله توضیح‌المسائل آقای بروجردی و گیتاشناسی موسسه سحاب را از ابتدا تا انتها خوانده باشم.



از آنجا که من به کتابخانه‌های عمومی بزرگسال دسترسی نداشتم و کتابخانه کانون محله ما هم از کلاس اول راهنمایی‌ام دیگر کتابی نداشت که برایم جذاب باشد، حیطه مطالعات من به کتابخانه‌های شخصی خانه خودمان و اطرافیان محدود می‌شد.

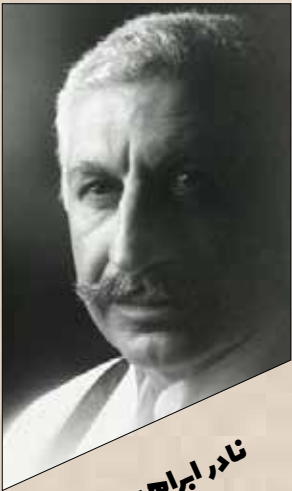
به کتاب‌های حقوقی مادرم هیچ علاقه‌ای نداشتم. هیچ وقت هم سعی نکردم یک کلمه از کتاب‌های آلمانی پدرم یاد بگیرم. پدر و مادرم هردو رفیق‌باز بودند و خیلی از کتاب‌ها را هدیه گرفته بودند. مثلاً شما شاید شاعری به نام علی اکبر پیروی را نشناسید و یا تعجب کنید چرا من کتاب‌های مرحوم سهیلی، امیری فیروزکوهی و خیلی از شاعران کمتر شناخته شده را خوانده‌ام و اصلاً نام شاعران مشهور را هم نشنیده بودم. جوابش روشن است چون آن شاعران و نویسندگان دوستان پدر و مادرم یا پدر بزرگم بودند.

کتاب‌های ابوالفضل عزتی، مرحوم صدر بلاغی، داریوش پیرنیا، غلامعلی کریمی و خیلی از نویسندگان دیگر را من به این دلیل خواندم. یک نویسنده دیگر هم بود که کتاب‌های زیادی از او در خانه داشتیم و او سبب شد که من دچار بیماری جدیدی مربوط به کتاب شوم. مرحوم خلیل کمره‌ای از بستگان ما بود و معمولاً کتابهایش را به پدر و مادرم هدیه می‌کرد.

من به هیچ وقت به ذهنم نرسیده بود، می‌شود به دلیلی غیر از لذت

بردن هم کتاب خواند. اما وقتی کتاب یک شب و روز عاشورا را در کلاس پنجم دبستان خواندم، بعدش یک دفعه احساس کردم می‌خواهم بنویسم. شروع کردم به یادداشت برداشتن از کتاب و از دید کودکانه خودم هم تحلیل‌هایی به آن افزودم. شد کتابچه‌ای به نام داستان عاشورا که آن را طی چند روز سرصف صبحگاهی دبستان سودمند در تهرانیپارس برای هم مدرسه‌ای‌هایم خواندم.

مریضی عجیبی به جانم افتاده بود و آرام آرام گسترده‌تر شد. در دوره دبیرستان گاهی فکر می‌کردم هر چیزی که می‌خوانم بعدش باید چیزی بنویسم. مثلاً کتابی درباره انواع مواد مخدر و تاثیراتش نوشتم و یا کتابی درباره جبر و اختیار. از حدود نوزده بیست سالگی که روزنامه‌نگار شدم این‌طور شد حتماً باید چیزی را بخوانم که قرار باشد درباره آن موضوع بنویسم. این بیماری روز به روز شدیدتر شد تا جایی که بین من و یکی عزیزترین عادت‌هایم یعنی مطالعه آزاد برای همیشه جدایی افتاد.



نادر ابراهیمی

من سالهاست که چیزی را برای خواندن انتخاب نکرده‌ام. سالهاست که بی‌هدف و بی‌غرض و با نیتی پاک و خالص کتابی را در دست نگرفته‌ام. ذهن بیمار من با دیدن عنوان هر کتاب حکم می‌کند که آیا خواندن آن به حوزه‌های خاص نوشته‌هایم مربوط است یا نه.

من شب و روز کتاب می‌خوانم. همیشه چهار پنج کتاب کنار دستم است که هرکدام را آرام آرام پیش می‌برم. در کنار اینها

دهها کتاب دیگر را هم دست می‌گیرم و به صفحاتی از آنها نگاه می‌اندازم، چیزی را یادداشت می‌کنم و دوباره سرجایشان می‌گذارم.

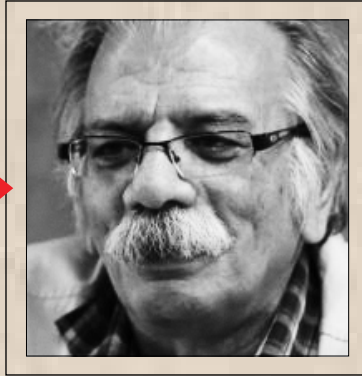
در طول عمرم حداقل سه بار کتابخانه‌ام را کوچک کرده‌ام. آخرین بار چهار سال پیش ۴۰۰۰ جلد کتاب را به کتابخانه‌ها و محققان مختلف اهدا کردم چون جایی برای نگاه داشتن آنها و وقتی برای خواندنشان نداشتم. به خود قول دادم دیگر هیچ کتاب غیرتخصصی نخرم و به خانه نیاورم. حالا من اصلاً کتابی که به کارم مربوط نباشد ندارم که بخوادم بخوانم. کتاب خواندن برای من نه سرگرمی و لذت است و نه فضیلت و یا کار فرهنگی.

کتاب خواندن برای افرادی مثل ما دقیقاً حکم کار را دارد؛ حکم یک وظیفه. وظیفه‌ای که اجازه تخطی از آن را نداریم. هنوز هزاران صفحه مطلب مرتبط با کارم وجود دارد که آنها را نخوانده‌ام. مطالبی که اخلاق و انصاف حکم می‌کند اگر در زمینه‌ای قلم می‌زنم آن مطالب را خوانده باشم. این انتظار خوانندگان نوشته‌هایم و یا لاقلم صدای ملامت وجدان من است.

از من پرسیده بودید نویسندگان ایرانی را بیشتر دوست دارم یا خارجی‌ها را؟ کدام را؟ چرا؟ و...، خواستم عرض کنم خیلی وقت است دلم برای روزهایی که کتاب خواندن برایم کاری مرتبط با دوست داشتن بود تنگ شده است.



ر. اعتقادی



ایستادم نظاره گر  
 به هر جا و هر چیز که چشم دوختم  
 در آن هیچ معنا ندیدم  
 و لزومی نیافتم بودن خود را و  
 سنگ را  
 و خاک را و پرنده را و چین و چروک  
 کوه را  
 گنگ و گیج و منگ و  
 لمس برجای بودم  
 اما در درونم حرکت مارهایی بود  
 که در پیچ و تاب بودند  
 و هر لحظه نیشی زهر آگین بر من فرود  
 می آوردند  
 من بی آنکه به جایی رفته باشم  
 معنایی یافته باشم  
 در هم فرو افتادم  
 استخوانم خاکستر شد  
 رگ و پی ام فرو پوسید  
 چشمانم کور شد  
 پیکر ایستاده ام  
 چونان عمارتی متروک  
 یکباره درهم فرو ریخت  
 غبار مرگ از آن برخاست

**پیاله ای خون، پیاله ای اشک**  
 سنگی بودم رها شده  
 ندانم از کاسه ی کدام فلاخن  
 و کدام دست و بازو  
 که مرا پرتاب کرد.  
 اما هدف سنگ انداز بیابانی بود خشن  
 که خار و شن و توفانش  
 در هم توفیده بود.  
 من به چه کار می آمدم  
 من مرهم کدام زخم بودم  
 من معنای کدام رمز شدم  
 من پرکننده ی کدام جای تهی بودم  
 من مایه ی افتخار کدام آفریننده  
 خودپسند گردیدم  
 من چه بودم  
 من چه نبودم  
 چه شدم  
 و چه خواهم بود؟؟؟  
 مشتی استخوان  
 اندکی رگ و پی  
 پیاله ای خون  
 پیاله ای اشک ..  
 من برخاستم از جایی که فرو افتاده بودم

# پیاله ای خون پیاله ای اشک

عبدالحمین فرزاد

## دوستت دارم

درحاشیه درد ایستاده ام  
و پایم از جویباران اندوه خونین است  
دیگراشک و آه را آن توان نیست  
که آتش های گسترده مصائب را  
خاموش کند  
مرگ میدان دار است  
ومن دوستت دارم

## روایت غبارها

برلبه ی بی رحم دشنه می گذرم  
بی پای افزار و بی پروا.  
زخم هایی به وسعت هزار تاریخ  
در گذرگاهم دهان گشوده است  
هرزخم حکایتی است  
که هزار شب روایت می شود  
و روایتگر خسته ام  
دست از قصه ی غصه ها شسته است.  
اکنون جهان، دیگر شده است  
و قصه های کهنسال ما  
تنها برای مردگان،  
در گورهای از یاد رفته روایت می شود

و کار تمام شد...

همه چیز بود  
اما من دیگر نبودم  
همچنان معنا نبود  
چشم نبود  
گوش نبود  
و هیچ نبود

۲۲ فروردین ۱۳۹۹

## به زبان سنگ

از هر هفت خوان خواهم گذشت  
و به هر خوان  
چیزی از خویش خواهم باخت به تمامی  
و به سنگی لخت و نا به اندام  
بدل خواهم شد  
اما در خوان هشتم  
که خانه توست  
خویشتن را خواهم یافت  
کامل و درست  
با پیکرتراشی دیگرگونه ی دست و دلت  
که مرا از دل زندان سنگ  
رها خواهی کرد

## ◀ فرهنگ نوآوری در زبان است

علی احمد حیدر - آدونیسی

◀ فرهنگ، یک کاربرد تازه از زبان نیست، بلکه نوآوری در زبان است.

◀ معرفت و نوآوری تنها برای یک هدف اساسی، جهان یا زندگی یا انسان را تفسیر می‌کند و آن دگرگونی جهان و زندگی و انسان است.

◀ شاعر در هر لحظه، مرزی تازه و افقی نورانی گشاید و تجربه می‌کند.

◀ شعر تلاشی است برای بیان آنچه قابل گفتن نیست.







# هنر شاهکار سه ساحت دارد

مهدی محبتی

درباره سؤالی که دوستان و عزیزان نشریه ادبی «چامه» پرسیدند که کدام نویسنده خارجی را می‌پسندم؟ می‌توان گفت این سؤال هم خیلی مهم است و هم کلی. چون درحوزه نویسندگان خارجی، یک مخاطب و یک طرف نیست؛ حوزه‌های متعددی دارد. در یک تقسیم‌بندی اولیه، حیطه نویسندگان غربی و شرقی یا آفریقایی و خاورمیانه بسیار گسترده است. خاورمیانه چندین حیطه دارد مثلاً عرب‌ها و دیگران و در خود غرب هم چندین حیطه دارد. اما به طور کلی اگر نخواهم بحث فلسفی کنم و به سؤال جواب بدهم این‌طور می‌گویم که از ادبیات انگلیس شکسپیر را خیلی دوست دارم، جک لندن را به خاطر نوع نگاهش می‌پسندم. از آلمان، گوته و هرمان هسه؛ از فرانسه هم با خواندن آثار هوگو، لامارتین و رومن رولان خیلی عشق می‌کنم. از روس، داستایوفسکی، چخوف و گوگول را می‌پسندم.

آثار کنراد هم از علاقه‌های من است. از آمریکا، همینگوی و مارک تواین و در بین ادبیات عرب هم، متنبی و ابوالعلا و در آن طرف شرق دور هم نوشته‌های واقعاً عمیق گذشتگان و جدیدترها را می‌توان نام برد. این سؤال نیاز به پاسخ یک ساعت و نیم دارد، تازه این‌ها برای آثار کلاسیک بود که برشمردم. حالا اگر بیایم به سمت آثار معاصران از ترکیه تا مصر و شام و سوریه از شاعرانی نظیر ادونیس و قبانی و بیاتی و خیلی بیشتر از این‌ها می‌توانم نام ببرم. من همین‌طور ارتجالاً به چند مورد از علاقه‌هایم برشمردم.

درباره چگونگی آشنایی من با این آثار باید بگویم از دوران دبستان یعنی سوم و چهارم دبستان خوشبختانه یک فضایی برایم به وجود آمد که عشقم شد کتاب. جمله‌ای معروف بین فامیل‌های ما بود که مادرم خداوندش بیامرزاد می‌فرمود: همه بچه‌ها کباب می‌خورند، پسر من کتاب می‌خورد. این جمله معروف است. و از آنجا آشنا شدم که یک کتابخانه بسیار بزرگی در محله ما بود و به‌ویژه کانون پرورش فکری کودکان که مرا عمیقاً با کتاب آشنا کرد. من ان شاء الله در یک فرصتی به نقش این کانون در تحول فکری خودم





اشاره می‌کنم و اخوی بزرگم هم ما را با چیزهایی که دنیای جدید و قدیم را به هم پیوند می‌دهند آشنا کرد، اما این‌ها یک باره نبود. مثلاً دوره دبیرستان غرق خواندن رمان‌های ادبیات فرانسه بودم و می‌بلعیدم. الان که یادم می‌آید از بین علاقه‌مندی‌هایم نیکوس کازانتزاکیس - یکی از قله‌های ادبیات دنیا - بود. یادم هست وقتی که «مسیح باز مصلوب» او را خواندم (ترجمه قاضی)، دو شب پیاپی خواب حضرت عیسی (ع) را دیدم. آن قدر که این کتاب بر من اثر گذاشت.

خیلی کتاب شاهکاری بود. یکی از دوستانم می‌گفت: ژان کریستف کتاب مذهبی من است.

سؤالی درباره ویژگی‌های مهم این آثار پرسیده شده است. من بخشی از کتاب «بدیع نو» یا «هنر آرایش سخن» را به همین ویژگی‌های شاهکارها اختصاص دادم. هر شاهکاری معمولاً سه ساحت دارد: فرم و محتوا و زبان که این‌ها همدیگر را تکمیل می‌کنند.

حال، چه محتوایی در این آثار برای من اهمیت دارد؟ در وهله اول انسان‌گرایی. چیزی که به درد زندگی نمی‌خورد به درد هیچ چیزی نمی‌خورد. وقتی می‌گویم زندگی، منظورم بحث‌های فلسفی و مذهبی و عرفانی عجیب و غریب نیست؛ بلکه منظورم از زندگی این است که آنچه که می‌خواند به چه دردش می‌خورد. حال ممکن است این درد، فکری باشد، ذهنی باشد یا اجتماعی و اقتصادی و مالی و... یعنی یک کتابی یا شاهکاری که می‌خوانید احساس کنید که به یک دردی خورده است.

واقعاً اگر لازم باشد باید یک فصل جداگانه در این زمینه تا حدود دو ساعت صحبت بکنیم تا بتوانیم مباحث را باز کنیم. چون این قضیه خیلی کلیدی است و نمی‌شود به این سادگی از کنارش رد شد. اما به خاطر احترام به دوستان و دست‌اندرکاران نشریه ادبی «چامه» اشاراتی به آن‌ها کردم. شادکام باشید.

# ◀ در همان شب زیر نگاه عریان ماه

ناهدی محمدی

با کدام عنوان کتاب لب بگشایم. با آثار کلاسیک چون «شلوخوف و ماکسیم گورکی» و ... که بن مایه‌ی ذهنی‌ام ساختند. از «آنت»، در جان شیفته بگویم. کتاب‌هایی چون «رگتایم»، «بیلی باتگیت» و «بازمانده‌ی روز» ترجمه‌ی رضا براهنی چه؟! چگونه می‌توانم از ترجمه‌های عمیق و جهانشمول عبدالله کوثری چشم بردارم و ده‌ها کتاب دیگر... در این خیال بودم که زمزمه‌ای در ذهنم به سرایش درآمد! «مرا فریاد کن». میلان کوندرا!!!  
گزینش سخت ترشد آثار ترجمه شده کوندرا زیاد است. هریک چراغی فراراه انسان و رابطه‌ی او با هستی است. فضای گسترده‌ی رمان‌هایش، بیکرانگی هستی را در ارتباط درون پیچیده‌ی انسان و آینده‌ی بشر تداعی می‌کند. ذهن انسان را به چالش می‌کشد و با زبان و بیان شاعرانه، احساسات و رویاهای خود و موقعیت انسان را در برابر چشمان ما تصویر می‌کند.

- بار هستی. میلان کوندرا، مترجم دکتر پرویز همایون پور. تهران: گفتار، ۱۳۷۱.  
کوندرا در بار هستی چندگونگی و چندگانگی هستی انسان را می‌کاود و به مدد شعر که همان رمان است، پیچیدگی مقوله‌ی هستی و سرگشتگی انسان را می‌نمایاند. با طنز خاص گستردگی و توهم بشر را نشان می‌دهد. عمق درد و رنج او را آشکار می‌سازد. در تجسم بخشیدن به جنبه‌های رقت‌آور و خنده‌دار وصف انسان بسیار موفق است. رمان، تصویر و الگوی عصر جدید است.

تخیل در رمان بار هستی و دیگر کارهای کوندرا از مرز نیازهای اولیه می‌گذرد و به موضوع‌هایی فراتراز جهان می‌پردازد. تخیل زبانی کوندرا تخیل اندیشه است. در تخیل اندیشه، محتوای اندیشه در قالب واژگان زبانی - شعری اراده می‌شود و به وجود می‌آید. تخیل زبانی، یعنی آفرینش زبانی نو در اثری ناب.

بار هستی با این تخیل و احساس شاعرانه، معمای هستی بشر را در سفری هیجان‌انگیز پیش روی خواننده می‌گذارد و عمق روان انسان و بار هستی و انگیزه‌های آشکار و نهان

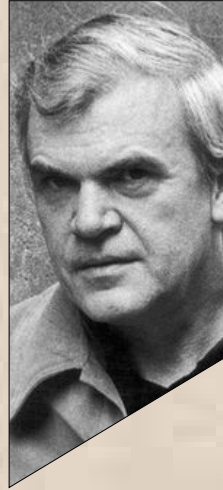


او را نشان می‌دهد. در مسیر سفر، زیبایی‌ها و زشتی‌ها را می‌بینیم. تضاد در نگرش به هستی زیاد است! «سبُکی و سنگینی». تم‌های بار هستی کلمه‌های کلیدی در جمله‌های کلیدی است که با کنش کلامی و رفتاری شخصیت‌ها گشوده می‌شود. شخصیت جالب توما و عشق و حسادت ترزا، خیانت سایننا و وفاداری فرانزو تلخ‌کامی و ظلم و جوری که مردم چکسلواکی در طی قرون تحمل کرده‌اند در رمان بار هستی به شکل جذابی خواننده‌ی کتاب را مسحور می‌کند. دید فلسفی، وسعت و غنای اندیشه، زبان و بیان شاعرانه و نمود بارز شادی و غم، عشق و نفرت. در خود بودن و از خود دور بودن، ابعاد زیبایی‌شناسی، شناخت‌شناسی، ارتباط‌شناسی و ساختار منسجم در این کتاب، اثری ماندگار می‌آفریند.

شخصیت‌های کوندر را از پیش ساخته و پردازش نشده‌اند. از صافی ذهن او تراوش کرده‌اند و بسیار باورپذیرند. کوندر را فاجعه‌ی از خودبیگانگی را در روند زندگی شخصیت‌ها را در رمان می‌نمایاند و تضاد درونی انسان‌ها را در این مسیر نشان می‌دهد. شباهت‌های رمان بار هستی و جاودانگی جالب است.

در رمان جاودانگی، با آشکار شدن ذات شخصیت پروفیسور اونا ریوس یعنی استعاره‌ی شخصیت او، پایان می‌یابد. رمان نویس سرانجام به او می‌گوید: «تو همچون کودکی غمگین که برادر کوچک ندارد، با جهان بازی می‌کنی.» اونا ریوس همانند کودکی کوچک لبخند می‌زند، و پاسخ می‌دهد: «من برادر کوچک ندارم، اما تو را دارم، تو را.» در بار هستی سایننا سبُکی را انتخاب می‌کند و به زندگی ادامه می‌دهد. در حالی که سنگینی هستی، توما و ترزا را سرانجام به آغوش مرگ می‌کشاند. در رمان جاودانگی آگنیس در سرایشیب سنگینی فرو می‌غلتد، در حالی که پروفیسور اونا ریوس با لبخند «کودکی غمگین»، با دشواری‌ها زندگی می‌کند.

در کتاب «شش یادداشت برای هزاره‌ی بعدی»، نویسنده ایتالوکالوینو، ترجمه‌ی لیلی گلستان، کتاب مهناز.



ایتالوکالوینو در این کتاب شش معیار مطرح می‌کند که می‌توان کتاب بارهستی و فلسفه‌ی کوندررا را با آنها به تفسیر نشست. ایتالومی نویسد: «شاعر فیلسوف که بر سنگینی دنیا تکیه داده است، نشان می‌دهد که در سنگینی آن راز سبکی نهفته است. این معیارها: ۱- سبکی، ۲- سرعت، ۳- دقت، ۴- وضوح، ۵- چندگانگی، ۶- سازگاری ...»

## ۲

شعریک فرآیند ارتباطی است بین شاعر و ضمیر ناخودآگاهش، بی‌اختیار و با جوشش درونی آغاز می‌شود. یعنی؛ فی‌البداهه، شعر سرزده می‌آید و بی‌دعوت. هنر آنچه دیدنی است بیان نمی‌کند، بلکه آنچه را نمی‌توان دید، دیدنی می‌سازد. در سال ۱۳۵۳، کتابی با عنوان «آوازه‌های کولی» ترجمه‌ی رضا معتمدی، از انتشارات گوتمبرگ، با لورکا آشنا شدم و پی‌آمد آن از سری کتاب‌های نسل قلم از فدریکو گارسیالورکا با همان مترجم منتشر شد. لورکا شاعری است که بیشتر آثارش به فارسی ترجمه شده است.

فدریکو گارسیالورکا یکی از بلندآوازه‌ترین شاعران نیمه‌ی اول قرن بیستم اسپانیا است. در مدت کوتاه زندگی سراسر شورانگیز و پرافرینش و دردناکش، توانست در زمینه‌ی شعر و نمایش، آثار بسیار بیافریند و از این راه آوازه و محبوبیت خود را در سراسر اروپا و امریکای شمالی و جنوبی برساند. نحوه‌ی مرگ دلخراش و دردناک او بود که در زمان جنگ‌های داخلی اسپانیا در سال ۱۹۳۶ اتفاق افتاد. ژاندارم‌ها او را در یکی از شب‌های ماه اوت بازداشت می‌کنند، در همان شب زیر نگاه عریان ماه و در سکوت شب‌ها و جاده‌های خاکی دهکده‌ی ویزنار (Viznar)، فاشیست‌های فرانکو او را به رگبار گلوله می‌بندند. محل دفن او هیچگاه معلوم نشد. و همین امر بر زندگی و شعر لورکا هاله‌ای اسرارآمیز و پررمز و راز کشیده است.







«سه بار خون از تنش زبانه کشید  
و به حالتی نیم رخ جان داد  
سکه‌ی تمام عیاری که دیگر هرگز ضرب نخواهد شد  
فرشته‌ای گذران  
زیر سرش  
باز بالشتی نهاد.»

(قطعه‌ای از شعر مرگ انتونیو کامپوریو)

او در ۱۸۹۸ در خانواده‌ای نسبتاً مرفه و با فرهنگ به دنیا آمد. در اوّل زندگی با لالایی و ترانه‌هایی که پیرزنان و خدمتکاران از زبان کولیان می‌خواندند، با رتیم و آهنگ آشنا شد. او ضمن بازی با همسالان به طراحی و نمایشنامه عروسکی و خیمه شب بازی پرداخت. کودکی پر باری داشت و همین ترانه‌ها به شکوفایی و پرورش استعداد هنری و شعری نهفته در او انجامید. محل تولدش برای او زمینه‌ای ذهنی فراهم می‌کرد و آنچه می‌دید و می‌شنید در ذهن و جان لورکای نوجوان به آرامی می‌نشست و ته‌نشین می‌شد و ابعاد هنری و شعری او هر روز سرشارتر، همه به شکل الهامی و جوشش درونی خلق می‌شد.

لورکا شاعری عاشق پیشه بود. نگاه او به عشق فرازمینی است. او عشق را می‌ستاید و دلیلی برای زندگی می‌داند. عشق از نظر او امری اجتناب ناپذیر است. خود را شخصیتی رمانتیک می‌داند. رابطه‌ی عشق و انسان امروزی از دغدغه‌های فکر لورکا است. نگاه و نگرش او جهان‌شمول است و انسان و بیکرانگی و هستی او را باور دارد و تراوش ذهنی‌اش در اشعار و نمایشنامه‌ها، بیانگر خلاقیت ذهنی و بارش دغدغه‌هایی است که در ذهن و جان او وجود دارد.

ترانه‌های عامیانه‌اش از ناب‌ترین اشعار و آهنگ کلام آن به‌گونه‌ای است که شومان می‌گوید: «سرچشمه‌ی بی‌پایان و زیباترین ملودی هاست.»





لورکا زیباترین تصویرها را خلق می‌کند، اعتقاد دارد در یک تصویر ذهنی باید ریشه‌ای یافت که از محدودهٔ زمان فراتر می‌رود. تلفیق رئال و سورئال از ویژگی‌های شعراست. او به زبان کنایه سخن می‌گوید.

استعاره‌های او همیشه زنده و ماندگار است. از نمادهایی چون ماه و نقره در مفهوم عشق و مرگ بهره می‌گیرد. زبان استعاری او منحصر به فرد است. رنگ سوررئالیستی او ریشه در باورها و آئین‌های مردمی دارد و بر باورهای کولیان استوار است. شعرهای اعتراضی او جنبش و حرکت است. در تئاتر، تماشاگر با نمادهایی روبرو می‌شود که او را به فکر کردن و اندیشیدن دعوت می‌کند و به نوعی او را در حالی که به آینده نظر دارد به گذشته اش مرتبط می‌سازد. نمادها از طبیعت و هستی بهره می‌گیرند. لورکا از اوضاع جامعه خشمگین و آزرده است. گاه نگاه او را به معماری فوق بشری و فرهنگ جنون‌آمیز زندگی در آن دیار خالی از روح زندگی تشبیه کرد.

عشق، / عشق / بین دست و پای بسته ام / آفتاب ماهی وار شناور است / من نیزارها  
 آب گرم / عشق، عشق / ... خروش سحر / شب دارد می‌آید / مگذار برود / آه نه!  
 اقاکیا کیست درو می‌کند / ساقه‌ی ماه را ؟ / (بی ریشه می‌گذارد اما آب ما را) /  
 برای ما / چه آسان است / چیدن گل‌های اقاکیای جاودان.

۴

اثر خارجی یا ایرانی وقتی ویژگی یک اثر هنری - ادبی را داشته باشد به مخاطب لذت خواندن می‌دهد. مادر از دوره‌ی باستان و کهن تا به امروز در زمینه‌ی داستان یا شعر آثار ماندگار زیادی داشته‌ایم. در دوره‌هایی آثار ترجمه شده بر تالیفات ایرانی پیشی می‌گیرند. این بدین دلیل است که خوانندگان اهل کتاب، آثار فارسی را بر نمی‌تابند. داستان‌ها از نگرش نو و عمیق برخوردار نیستند. داستان یا شعر باید پنجره‌ای را بر خواننده باز کند، کشفی در خود از ابعاد مختلف داشته باشد. زبان





و جوهره‌ی ادبی در اکثر آثار ضعیف است. فضاها بسته و همه‌ی عناصر در سطح است. نویسنده و شاعر در خود تکرار می‌شوند و درجا نمی‌زنند. در زمینه‌ی داستان و شعر، تعداد انگشت شماری از شاعران و نویسندگان، آثارشان قابل تأمل و تعمق است. اما به عنوان جریان در رده‌ی ادبیات (داستان - شعر...) در بحران هستیم. در این صورت است که به کتاب‌های ترجمه روی می‌آوریم. البته در سری آثار ترجمه هم باید نکات ادبی و نگرش نویسنده، شاعر و مترجم را مد نظر داشت.

##### ۵

ویژگی‌های یک اثر ادبی باز: پویایی، درگیر شدن در حوزه‌ی معنایی و درگیر شدن در حوزه‌ی شناخت است. یک اثر ادبی - هنری باید دارای معیارهای زیر باشد: محتوا و فرم، یک واحد ساختار ادبی است. چهار عامل: زیبایی‌شناسی، شناخت‌شناسی، ارتباط‌شناسی و ساختار را در خود داشته باشد. اختلال در هر یک، اثر را از حوزه‌ی ادبیات دور می‌کند. ادبیت یا جوهره‌ی ادبی از معیارهای اصلی است. نگرش گسترده‌ی نویسنده و شاعر، جهان‌شمول بودن اثر و همچنین عامل زبان از معیارهای بنیادی هستند. همه‌ی موارد و عناصر داستان و عناصر و اشیاء شعر با زبان متجلی می‌شود. نوع خلاقیت، هنجارگریزی، ساختار شکنی در اثر لازمه‌ی نگرش وسیع و همه‌جانبه و عمیق هنرمند است. ذهن بسته، آثار بسته و ایستایی را تنظیم می‌کند. اثر باید با جوشش درونی خلق شود فرق است بین خلق و آفرینش و یا ساختن و تولید اثر...

# ویل دورانت هم فال، هم تماشا

## قدمتای سرامی

### اول

حُب، این از آن سوال‌هایی ست که واقعاً جواب دقیق و درستی به آن نمی‌شود داد. من اقلأً بیش از هزار شاعر و نویسنده دوست‌داشتنی را در طول بشریت، درکل جهان می‌شناسم، بنابراین نمی‌شود یک جواب روبه‌راهی بدهم. اما حُب، از بین ایرانی‌ها، از شاهنامه بسیار لذت بردم، از مثنوی معنوی بسیار لذت بردم، از سروده‌های بیدل دهلوی خیلی کیف می‌کنم، از آثار مغرب‌زمین هم، کسانی بودند که خیلی توجه مرا جذب کردند. مثلاً از کارهایی که در ادب غربی داریم آثار شکسپیر و ویکتور هوگو که «بینوایان» و «مردی که می‌خندد» او را خیلی دوست دارم. کارهای «دون خوان» کارلوس کاستاندا که هم شأن علمی دارد هم شأن داستانی.

آثار متعددی در دنیا هست که خوشم می‌آید. در ادبیات آمریکایی نیز کسانی هستند که مطلوب من‌اند. یکی از بزرگترین کتاب‌هایی که روی من اثر گذاشته کتاب «تاریخ تمدن» ویل دورانت است. این مرد آمریکایی با کمک همسرش، هم جهانگردی کردند، هم یک اثری نوشتند که واقعاً اگر همه جهانیان هم بخوانند، مغتنم است. من خودم با این اثر، در اواخر نوجوانی و اوایل جوانی‌ام آشنا شدم و با اینکه حجمش (که اگر گونه‌های مختلف چاپش را نگاه کنیم، ده، بیست هزار صفحه می‌شود) همه این کتاب را خواندم و این کتاب مرا به حقیقت یک آدم کثیرالبُعد کرد.

الان من درس‌خوانی‌هایم، هم از مسائل ادبی استفاده می‌کنم، هم از اطلاعات علمی، فلسفی، عرفانی و بسیار مسائل دیگر که در واقع از دانشی است که در اثر خواندن همین کتاب و مشابهاات آن درباره تاریخ تمدن و تاریخ کل بشریت و چگونگی تطور انسان به دست آوردم. می‌بینم که خوانش «تاریخ تمدن» ویل دورانت روی من اثر گذاشته. بعد از آن «تاریخ فلسفه غرب» اثر برتراند راسل و «تاریخ علم» جورج سارتون را خواندم. خلاصه، تواریخ گوناگونی که فرهنگ بشری را مورد توجه قرار می‌دهد. خیلی از این دست کتاب‌ها مطالعه کرده‌ام.

البته درباره رمان هم فکر می‌کنم دست‌کم چند صد رمان هم خواندم. اما آنچه که روی





من اثرشدید گذاشت و هنوز هم با من ارتباط عاطفی و ذهنی و فرهنگی دارد همین «تاریخ تمدن» ویل دورانت است، چون هم فال است و هم تماشا؛ یعنی با مطالعه آن، هم لذت خواندن رمان و هم لذت خواندن آثار علمی نصیب آدم می‌شود. من به جوان‌هایی که این صحبت‌های مرا می‌خوانند، توصیه می‌کنم که کار ویل دورانت را بخوانند واقعاً اثر شایسته‌ای است، این نشان می‌دهد که در همه جای دنیا آدم‌های بزرگ پیدا می‌شود.

#### ۲۰۵

من همان‌طور که گفتم، اواخر نوجوانی و اوایل جوانی را طی می‌کردم، بین ۱۸ سالگی تا ۲۰ سالگی بود که مجلداتی از «تاریخ تمدن» ویل دورانت به دستم رسید. قبل از آن ترجمه‌ای از دکتر عباس زریاب خویی را به چنگ آوردم به نام «لذات فلسفه» که نویسنده‌اش ویل دورانت است. این کتاب را خواندم. آدم به نظرش می‌آید شاید این کتاب صرفاً فلسفی و علمی و سنگین است اما وقتی خواندم با اینکه اواخر نوجوانی بودم دیدم بسیار عالی جذب وجود من می‌شود. اصلاً ویل دورانت این کتاب را مثل یک رمان نوشته، آدم وقتی فصل‌های آن را که می‌خواند حس می‌کند که فصل‌های یک رمان بزرگ است. منتها یک رمانی که قهرمانان اصلی آن، خواص عالم هستند (دانشمندان، فیلسوفان، اندیشمندان جهان)، نه آدم‌های معمولی.

بعد از اینکه با اثر «لذات فلسفه» آشنا شدم و خواندمش و به من حظ وافری داد، با آثار دیگرش هم آشنا شدم؛ از جمله «تاریخ تمدن» ویل دورانت. مثلاً «مشرق زمین، گاهواره تمدن» ویل دورانت را خواندم. و این جزو مجلداتی است که اول خواندم. «عصر ایمان» را خواندم و کم‌کم همه مجلدات گوناگون که گمان می‌کنم ۲۴ مجلد بود که من خواندم. بعد انتشارات انقلاب اسلامی در ۱۴ مجلد چاپش کرد. کنار کارهای این مرد بزرگ، یک کار دیگری هم از او به نام «تاریخ فلسفه غرب» خواندم البته نه نوشته برتراند راسل، بلکه برای خود ویل دورانت که در دو جلد نوشته شده، خیلی مؤثر است. فکر می‌کنم چاپ

یک جلدی آن را هم خوانده باشم. به این ترتیب با این کتاب‌ها آشنا شدم و خودم خیلی خرسندم که به من یک غنای روانی داد؛ هم خودآگاه مرا شارژ کرد و هم ناخودآگاه مرا از پیش، فربه‌تر کرد. الان هم گاهی می‌بینم در صحبت‌ها و نوشته‌های خودم از مطالب همین کتاب‌ها استفاده می‌کنم.

## — ۹ —

وسیع‌الطیف بودن کتاب «تاریخ تمدن» ویل دورانت برایم اهمیت داشته. همان اول هم گفتم: این کتاب هم فال است هم تماشا. من هم آدمی هستم که از نظر زندگی معمولی شاید چندان ماجراجو نباشم، هرچند که در آن هم هستم؛ چون زندگی من خیلی فراز و نشیب داشته، اما در زندگی سایکولوژیک (روان‌شناسانه) خودم، آدم ماجراجویی هستم؛ خیلی جاها سرک کشیدم. الان هم در آثارم که سی، چهل کتاب از من منتشر شده است، اگر مطالعه کنید می‌بینید که همیشه یک جا ایست نکرده‌ام (درنگ نکرده‌ام). مثلاً درباره آینه کتاب دارم. درباره شاعران بزرگ زبان فارسی کتاب دارم؛ درباره شاهنامه، مولانا جلال‌الدین، حافظ و دیگر شخصیت‌های داخل ایران کتاب دارم، درباره مسائل روان‌شناسی مانند امید، کتابی دارم به نام «آینده، پاینده باد» که در آن مسئله امید را کاویده‌ام.

یا الان خودم مثنوی را در دست چاپ دارم به نام «مثنوی مینوی» که کوشش کردم در حد و توان و اندازه خودم آنچه که تا الان فهمیدم، با بشریت در میان بگذارم. این مثنوی مثلاً یکی از رده‌های کاری من شده است. آثار منظوم متعددی دارم. مجموعه‌های شعر دارم. غیر از این‌ها، ده‌ها مقاله برای بچه‌ها و تربیت‌شان دارم. کتابی دارم به نام «پنج مقاله» درباره ادبیات کودکان و کتابی دیگر به نام «کودکان، عارفان راستین». چندین قصه و شعر چاپ شده جدا جدا برای بچه‌ها دارم. یکی از آن‌ها «شیرین تراز پرواز» که بهترین کتاب سال ۱۳۶۷ یا ۱۳۶۸ شد و به من جایزه دادند. من خیلی متنوع کار کردم و در عین حال این تنوعات یک جور هستند که همه آنها مثل گلبرگ‌های یک گل‌اند. یکی از چیزهایی که در همان جوانی، مرا گرفتار کار ویل دورانت کرد، همان تنوع‌طلبی بود. چون ویل دورانت، هم آدم را با بابل قدیم آشنا می‌کند، هم با هند قدیم، هم چین و ژاپن، هم ایران، هم با فرهنگ اسلامی، هم با یونان و روم و آمریکا و با همه فرهنگ‌های بشر آشنا می‌کند. هم شأن علمی دارد، هم شأن فلسفی دارد، هم گاه‌گاهی شأن عرفانی و دینی و اخلاقی دارد. به خاطر همین بود که این کتاب برای من جاذبه داشت.

## چهارم

اگر بخواهیم واقعاً جواب درست بدهیم، راستش برای من اهمیت ندارد که این نویسنده و شاعر مال کجاست؟ اصلش این است که اثری که می‌خوانم به دلم بچسبد، بنشیند، مرا جذب کند، مرا بگیرد و من یک اثر از کارلوس کاستاندا خواندم. آثار شگفت‌انگیزی دارد؛ آنهایی که خوانند می‌دانند. بعد علاقه‌مند شدم هر هفت کتابش را بخوانم. یا در همین کار ویل دورانت؛ اول یک جلدش را خواندم که باعث شد آثار دیگر این مرد را هم بخوانم و به



این ترتیب تمام مجلدات تاریخ تمدن را خواندم. این که عرض می‌کنم همه این‌ها خارجی‌اند. اما این دلیل نمی‌شود که به هم وطنانم توجه نداشته باشم. اما به سابقه اینکه من متخصص ادبیات فارسی شدم، حُب پیدا است که حتماً اگر شاعر و نویسنده ایرانی هم اندازه با یک شاعر و یا نویسنده خارجی باشد، آن ایرانی بودن یک مزیت بزرگی خواهد بود و من آن را دوست می‌دارم. اما به اعتبار اعتقاد قلبی‌ام که این است:

عشق است اگر حقیقتی هست

باقی، به جز استعاره‌ای نیست

همه مفاهیم فرعی جهان از مفهوم کلی عشق تابعیت می‌کنند. هر چیزی که مظهریت دوست داشتن باشد مطلوب است برای من.

من این اندیشه نظامی را هم دوست دارم که می‌گوید:

سایه خورشید سواران طلب

رنج خود و راحت یاران طلب

### پنجم

من اعتقاد دارم آنچه که در هنر، روی آدم‌ها اثر قطعی، ماندگار و وسیع‌الطیف می‌گذارد، فرم اثر است. مثلاً خود شعر به ما می‌فهماند که اصل عالم موجود، دوگانگی است. یعنی دو مصراع می‌شود واحد شعر. بعد، قافیه در شعر به ما می‌فهماند که همانندی در ناهمانندی لذیذ است و جهان از همانندی‌هایی درست می‌شود که ناهمانند هم هستند. شما به ژنتیزم خودتان نگاه کنید هم معلوم هست که پسر چه کسی هستید و پدر و مادرتان کیست و هم با پدر و مادرتان میلیاردها تفاوت دارید. سازوکار جهان، برای پارادوکس استوار است و فرم، این پارادوکس را به آدم تلقین می‌کند. ادبیات به آدم همانندی را تلقین می‌کند، هنر به آدم می‌گوید: در زندگی (حتی اگر همه حوادثی که برایت رخ می‌دهد، ناهماهنگ باشد) باید در آن هماهنگی را کشف کنی.

یک مطلب بزرگتر که فرم ادبیات و هنر به ما می‌گوید این است که به ما دو تا چشم، دو تا گوش، دو تا دست، دو تا پا دادند یعنی اینکه از اثر ادبی، دو گونه برداشت کن؛ هم کل نگر باش هم اجزای آن را مورد مذاقه قرار بده و روی آنها دقت داشته باش. هم کلی ببین که مفهوم کلی یک اثر چیست و هم اجزای تکه به تکه آن چیست؟ همین طور این دوگانگی به ما نشان می‌دهد هم نگاهت به ظاهر آثار باشد، هم به باطن آثار. یعنی هم نگاهت به فرم باشد هم نگاهت به کُنیت‌کست باشد. هم نگاهت به بیرونه اثر باشد هم نگاهت به اندرونه اثر. بنابراین من کوشش می‌کنم هم از تک تک تکنیک‌های اثر لذت ببرم، هم محتوای آن در جای خود، روی من اثرش را بگذارد.